

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در تنبیه دوم خلاصه مطالبی که عرض شد این بود که مرحوم نائینی از روایات لا تنقض این طور استظهار کردند که این روایت ناظر است به مقام احراز و بعد از احراز هم بقای آن، مراد از روایت این است، مرحوم آقاضیا این طور استظهار فرمودند که روایات ناظر است به یقین وجدانی و بعد از تعبد، امارات قائم مقام یقین وجدانی می شود، این هم تصور مرحوم آقاضیا، در کفایه این جور آمده بود که این روایات لا تنقض ناظر است به مرحله بقاء، به مرحله ثبوت کار ندارد، نظرش این است که هر چیزی که به نحوی ثابت بود باقی است، مفاد روایات این است، عرض کردیم سه تا مبنا در فهم روایات لا تنقض.

و عرض کردیم که به ذهن ما که اولاً روایات را قبول نکردیم، روایات لا تنقض قابل قبول نبود دلالتش بر استصحاب، مشکلاتی داشت، علی تقدیر این که قبول بشود نکته اش این بود که آیا این روایات تعبد است و کاری به ارتکاز و سیره عقلانی ندارد؟ اگر این باشد خب حق با آقاضیا است قدس الله سرّه، یا این که این روایات را در جو عقلانی و در سیره عقلانی که در باب استصحاب هست معنا بکنیم، اگر این باشد حق با نائینی است، اگر روایات را طبق فهم عرفی بفهمیم، به ضمیمه ارتکازی که عقلا در باب استصحاب دارند حق با مرحوم نائینی است و اما این که روایات فقط ناظر به مقام بقاء باشد که در کفایه گفت انصافاً مشکل است، خلاف ظاهر است چون دارد و إلا فإنک کنت علی یقین من وضوئک و لیس لک أن تنقض الیقین، این ظاهراً که مقام اول را در نظر دارد، کنت علی یقین من وضوئک، بعید است که این مقام را اسقاطش بکند پس این که مرحوم نائینی استظهار فرمودند روایات ناظر به احراز است و بعد بقای آن، آن چه که احراز شده باقی است، روشن شد؟ سه تا مبنا و مبانی این سه مبنا را هم الان به یک نحوی که اگر شما الان کتاب را نگاه بکنید با حواشی آقایان باز هم شاید روشن نشود، خیلی روشن برایتان مطرح کردیم.

پس این که روایات لا تنقض را چطور معنا بکنیم سه مبنا بین آقایان شد و ریشه اختلاف را هم عرض کردیم، ریشه اختلاف در این بود که یک: آیا این روایات که در آن ها یقین آمده تعبد خاصی است؟ باید طبق همین تعهد جلو برویم؟ اگر طبق این تعهد باید جلو برویم انصافاً حق با آقاضیا است چون در روایت یقین ذکر شده، حمل یقین بر احراز احتیاج به دلیل دارد و اما این که در کفایه دارد لا تنقض چون ایشان ظاهراً خود لا تنقض را نگاه کرده لا تنقض الیقین بالشک که مرحله بقا بود لکن در متن روایت دارد فإنک کنت علی یقین من وضوئک، اول این را دارد پس مرحله اثبات هست و بعد استمرار، بعد بقا، این که بگوییم روایات فقط ناظر به بقا است خب این خلاف ظاهر است، عرض کردیم هر وقت بخواهیم به روایات برگردیم باید با آن ظاهر لفظ هم تحلیل ما مطابق باشد، این توجیه کفایه با ظاهر لفظ نمی سازد، بله اگر لفظ را ما مثل اهل سنت الیقین لا یزول بالشک یا فقط لا تنقض الیقین بالشک، فقط این بود چرا می شود حرف کفایه را قبول کرد لکن چون در لسان روایت آمده فإنک کنت علی یقین من وضوئک پس بین مرحوم آقاضیا و مرحوم نائینی اختلاف در این است که یقین وجدانی مراد است یا احراز؟ این اختلاف هم به ذهن ما منشاش این است که مرحوم نائینی روایات را به فهم عقلائی فهمیده و در فهم عقلائی احراز کافی است، یقین نمی آید، به ذهن من، حالا من عرض کردم چون خود نائینی هم ننوشته، مقرر هم ننوشته، آقاضیا هم ننوشته، این تعبیر خود بنده است، اگر اشتباهی است به من بر می گردد، به آقایان بر نمی گردد، تحلیل بنده این است یعنی می خواهیم ذهنیت را بگوییم چون من کراراً و مراراً عرض کردم وقتی یک مطلب علمی را از بزرگان می بینیم سعی بکنید در فکر او جا بگیرید، از دیدگاه او نگاه بکنید، از فکر، اگر به این نحو بر علمای تاریخ مسلط بشوید خیلی خط و خطوط فکری برایتان کامل روشن می شود، چه در فقه و چه در حدیث، فرض کنید یک حدیثی را کلینی آورده صدوق نیاورده، صدوق آورده کلینی نیاورده، اگر بتوانید در فکر این دو بزرگوار قرار بگیرید و اندیشه آن ها را مسلط بشوید کار روشن می شود، شیخ طوسی یک مقدار آورده و یک مقدار نیاورده و هکذا یعنی هر کدام از این ها دارای یک مبنا، یک زیربنای تفکری خاصی هستند، بر این تفکرات می شود کاملاً مسلط شد، به ذهن من این طور می آید حرف آقاضیا به این معنا درست است که ما باشیم و تعبد به این لفظ فقط، حق با آقاضیا است انصافاً، اگر ما باشیم و لفظ هم با آقاضیا است، حرف نائینی این است که تعبد هست

اما با فهم عقلائی، در این صورت حق با نائینی است، انصافا حق با نائینی است، اگر با تعبد عقلائی باشد در تعبد عقلائی احراز را حساب می کنند آن را ادامه می دهند، بقایش را، احراز را می بینند، حق با ایشان است و انصافا این مطلب درست است، مطلب کفایه هم وقتی درست است که در حدیث فقط لا تنقض باشد، آن وقت حق با کفایه است لکن در حدیث فقط نیست لذا استظهار ایشان را نمی شود فعلا قبول کرد. دیگه آن حرف ها را که هزار تا اشکال باشد این اشکال نیست این ها دیگه به شوخی شبهه است، اصل مطلب به نحو علمیش همین است که خدمتتان عرض کردیم و روشن صحبت شد، فکر می کنم تصمیم گیری هم برای شما روشن است. نظر خود این حقیر سراپا تقصیر هم این شد، نظر نهایی که ما اصلا تعبد را قبول نکردیم سیره عقلائی را قبول کردیم و انصافا در سیره عقلائی این هست، استصحاب هست و آن چه که در سیره عقلائی هست مطابق است با آن مطلبی که مرحوم نائینی فرمودند، در سیره عقلائی هم این طور است، احراز را نگاه می کنند این صفت نفسانی که یعنی این صورت ذهنی ای که هست و توضیحاتش را عرض کردم روی این مبنای ما، روی مبنای این حقیر سراپا تقصیر به قول آقایان این طور است که آن صور نفسانی ما، صورت های نفسانی ما این را عقلا بررسی می کنند، بعضی از این صور جنبه حکایت دارد، ارتباط با خارج دارد، بعضی ها جنبه موضوعیت دارد، حکایت از خارج ندارد، بعضی ها هم هر دو را دارد، صورت نفسانی ما هر دو را دارد، آن که جنبه حکایت دارد مثل یقین است، مثل ظن است، این هاست، این ها جنبه حکایت دارد، آن که جنبه موضوعیت دارد مثل فرض کنید خوشحالی یا ناراحتی، این جنبه حکایت ندارد، آن که جنبه هر دو را هم دارد مثل خوف، فرمود این خاف علی عینه الرمد، می ترسد که چشمش درد بگیرد، روزه بگیرد چشمش، این خاف دو نکته دارد: از یک طرف از رمد که یک امر واقعی است این طریقت به واقع دارد و از یک طرف خودش ناراحتی روحی هم دارد، همان طور که روزه می گیرد هی مشوش است، هی حالت تشویش و حرج نفسانی دارد، این را حالت موضوعی می گوئیم، آن وقت معیار را این قرار دادیم دلیل استصحاب حالا به قول آقایان لا تنقض و به قول ما این فهم عقلائی، دلیل استصحاب این فهم عقلائی در آن جاهایی که جنبه احراز و ارتباط با واقع دارد توسعه می دهد، بقیه را توسعه نمی دهد، این خلاصه حرف ما، آقای نائینی از راه روایات فهمیدند ما از راه فهم عقلائی مثلا اگر فرح و شادمانی داشته باشیم این را استصحاب نمی کنیم چون این حالت وجدانی

نفس است، اصلا کار استصحاب این نیست، کار استصحاب توسعه در احراز است، احرازی که می شود این را توسعه می دهد پس در هر موردی که آن صورت نفسانی شما ارتباط با واقع دارد واقع را کشف می کند در مرحله بقایش شک کردید ادامه بدهید با شرایطش، شک در مقتضی نباشد، در احکام باشد و الی آخره.

و اما آن جایی که خودش موضوعیت دارد مثل فرح و شادمانی، خوشحالی، غم و اندوه این ها قابل استصحاب نیست اما آن جایی که هر دو است، مثلا دکتر گفته شما تا نیم ساعت قبل از اذان خوف چشم دارید مثلا اما نمی دانیم آیا این خوف تا بعد از اذان صبح هم هست که حالا مثلا بگوییم روزه درست نباشد، آیا می شود استصحاب بکنیم؟ استصحاب بقای خوف الی مابعد الاذان، اگر مراد از خوف یعنی رمد را و چشم درد را می بینیم بله این اشکال ندارد، می شود استصحاب کرد، تا نیم ساعت این رمد خالی و چشم درد یعنی چشم شما در معرض این درد بود، خب این یک امر واقعی است که باید ادامه اش بدهید اما اگر حالت وجدانی تان، حالت خوف شماست، ناراحتید، خب این را که نمی شود احراز کرد، این که با استصحاب احراز نمی شود، آن حالت شما آیا خواهد بود یا نه آن قابل احراز است، استصحاب نیست پس اگر ما ضابطه اش هم عرض کردیم، اختلاف آقایان هم عرض کردیم، ضابطه خودمان هم عرض کردیم، آن صورت ذهنی ای را که شما می خواهید در استصحاب بهش تمسک بکنید پس حرف مرحوم نائینی درست است روی همین حرف عقلائی است و این که ایشان می گوید مراد از یقین یعنی احراز، این با فهم عقلائی درست است نه با نص، نص یقین یعنی یقین، این که یقین یعنی احراز دلیل می خواهد اما با ارتکاز عقلائی حرف ایشان درست است، روشن شد؟ حرف مرحوم نائینی با ارتکاز عقلائی درست است و اگر هم قائل بشویم که روایات دلالت بر حجیت و بر ثبوت و این که بر استصحاب اعتماد بکنیم این را اگر با فهم عقلائی بشناسیم حق با مرحوم نائینی قدس الله سره می شود.

علی ای حال کیف ما کان به نظر ما این طور می آید چون اصول عملی مطلقا تصرف در صور ذهنی شما هست، چرا تصرف در صور ذهنی شماست؟ چون مفروض است که شما به واقع نرسیدید، اصلا اصول مال این جاست، مفروض است شما به واقع نرسیدید، چون به واقع نرسیدید با آن صورت ذهنیتان می خواهید تعامل بکنید لذا اصلا ریشه اساسی اصول این است، آن وقت این صورت ذهنی

شما اگر جنبه حکایت با خارج دارد ارتباط با خارج دارد، خارج را به شما نشان می دهد شک در بقایش کردید ادامه اش بدهید، با یک شرایط معین، اگر خودش یک صورت خاصی است ربطی به خارج ندارد این را نمی شود ادامه داد، خلاصه نظر ما. اگر خوف رمد به معنای این که چشم درد را خارجا می بیند می شود استصحاب کرد، فرض کن دکتر دیده یک حالتی در چشم هست این منجر به، فرض کنید تا نیم ساعت به اذان را تشخیص داده، بقیه اش را تشخیص نداده که، نگفته نیست، گفته من می دانم تا نیم ساعت به اذان صبح این حالت هست، خیلی خب! استصحاب کارش اصلا همین است، آن حالت احراز را توسعه بدهد اما اگر استصحاب بخواهد حالت خوف شما را، الان که شما شبی که خوف یعنی روزه نمی گیرید، در حین روز هم که اذان صبح می شود و طلوع فجر می شود شما خبر ندارید حالت خوف، حالت تشویش، حالت حرج را، دارید یا ندارید؟ الان نمی توانید بگویید من صبح حالت حرجی دارم، این حالت حرج قابل استصحاب نیست، روشن شد مدعای من چیست؟ آن حالت حرج قابل استصحاب نیست، رمد و صلاحیت رمد، چشم درد قابل استصحاب است

پرسش: آن حالت نفسانی را با چه ملاکی می خواهد ادامه بدهد؟

آیت الله مددی: چون اگر ادامه بدهد که روزه نگیرد، که نیت روزه نکند.

پرسش: نه می خواهم عرض بکنم باز به نوعی داریم از استصحاب مدد بگیریم برای ارتباط با حالت سابقه

آیت الله مددی: بله خصلتی در چشم تو بوده که این خوف رمد برایش هست، این تا نیم ساعت به اذان را دیده، بعدش را نمی داند، ما

می گوئیم اگر این را دید شما می توانید استصحاب بکنید

پرسش: چطور می تواند همین را استصحاب بکند؟

آیت الله مددی: مثل حیات زید، یک خصلتی را آن جا دیده

پرسش: از باب ما ثبت و امثال آن است

آیت الله مددی: نه همان ابداعی که گفتیم، آن هم هست، نه تا وجه گفتیم دیگه، به نظر ما اشکال ندارد، ذهن ما که ابداع است اما بگوید من الان دکتر گفته خوفش هست، تشویشش هست، این هم بعد از نیم ساعت به اذان، خب این نمی تواند اثبات بکند، تشویش را که نمی تواند اثبات بکند، آن حالت چشم را می تواند با استصحاب اثبات بکند، ابداع بکند اما حالت تشویش که قابل ابداع نیست، باید بماند که وقت اذان بشود، ببیند خوف دارد یا خوف ندارد، خوف هست یا خوف نیست، اگر خوف بود آن وقت روزه نمی گیرد اگر خوف نبود آن وقت روزه می گیرد

پس بنابراین صحیح در این جا به نظر ما این است و اما کل این ها روی قواعد است، یک بحثی را هم ما مطرح کردیم چون آقایان مطرح نکردند، آیا این مسئله که مودای اصول یا مودای امارات یا مجرای اصول قابل استصحاب هستند یا نه؟ آیا از روایات هم در می آید یا نه؟ دیروز من عرض کردم یک روایت واحده داریم نظیر هم ندارد، منحصر به فرد است، روایت مسعدة ابن صدقه، سابقا توضیحاتی راجع به مسعدة دادیم، ما چهار تا مسعدة داریم، راوی از این چهار تا هم یک نفر است، هارون ابن مسلم و این چهار نفر هم ادعایشان است که اطراف بصره هستند یعنی جز کوفی های ما نیستند، تا آن جایی هم که من می دانم غیر از هارون از او نقل نکرده، شواهدی هم حاکی است بعضی هایشان شاید مثلا دو تا باشند یا سه تا باشند یا یکی باشند. حالا وارد بحث نشویم حالا بعضی هایش را مرحوم نجاشی توثیق کرده و بعضی هایش ساکت شده، یک مقدار این مسعدة ابن صدقه را ساکت شده.

به هر حال فعلا خیلی راجع به این جریان یک شک و شبهه قوی در بنده وجود دارد، با قطع نظر از سند. روایاتی است معروف و مشهور کل شیء حلال حتی تعرف أنه حرام فتدعه من قبل نفسه. و ذلك مثل الثوب عليك و لعله سرقة، بعد سه تا مثال در این روایت آمده برای اصالة الحل. یک مثال این که شما یک لباسی پوشیدید شاید دزدی است، یک مثال این که شما عبدی دارید، برده ای دارید شاید مثلا این کلاه سرش گذاشتند حر بوده فروختند یا خودش آمده گفته من عبدم، خودش را فروخته، خرج زندگی نداشته گفته من عبد این آقا بشوم و زندگی بکنیم، و المرأة تكون تحتک و لعله اخرج من الرضا، این را هم دارد، بعد فرمودند و الاشياء كلها علی هذا، این تعبیر الاشياء كلها علی هذا منحصر به این روایت است، جای دیگه ندارد، این تعبیر منحصر است، حتی یستبین لك غیر

.....

ذلک تا خودش معلوم بشود أو تقوم به البینه، یا بینه بیاید یعنی یا علم یا بینه، این تعبیر منحصر به این روایت است، ما در باب قضاوت داریم البینه علی المدعی و الیمین علی المدعی علیه یا علی المنکر، آن جا بینه داریم اما بینه در مقابل قسم آمده، این جا بینه در مقابل علم آمده و لذا همین روایت هم بنا بر مشهور بین متاخرین اصحاب ما، من فکر می کنم این روایت را مرحوم کلینی ندارد.

یکی از حضار: شیخ از کلینی نقل می کند.

آیت الله مددی: علی ابن ابراهیم عن هارون،

یکی از حضار: عن ابیه

آیت الله مددی: عن ابیه اش زیادی است، غلط است، علی ابن ابراهیم عن هارون مسلم، چرا کلینی هم روایت مسعده را دارد

علی ای حال کیف ما کان و الاشیاء کلها علی هذا حتی یستبین لک غیر ذلک أو تقوم، این تعبیر هم منحصر است و لذا الان هم بین اصحاب مشهور است که در موضوعات خارجی باید بینه باشد یعنی تعدد باشد، در احکام خبر واحد را قبول کردند، در موضوعات خارجی خبر واحد را قبول نکردند چون این روایت مبارکه گفته یا علم یا بینه، بینه هم به معنای دو تا عادل و لذا این منشا شده که آقایان فتوا بدهند که در موضوعات خارجی مطلقا بینه حجت است، البته افرادی هم مثل مرحوم آقای خوئی مخالف هستند، بینه را به معنای ما یکون حجة گرفتند نه تعدد، اگر ثقه نقل بکند آن هم بینه است، فرق نمی کند، إلی آخر بحث هایی که شده که من وارد آن بحث هایش نمی خواهم بشوم.

این روایت که به حسب ظاهر جز اصالة الحل است، ادله حل است، خیلی هم ظاهرش روشن است، یکی از مغلفات روایات است، این یک روایت لاینحل است، در آن شبهه ای دارد که لاینحل است، اصلا چکارش بکنند، چون در اول روایت ظاهرا امام قاعده حل را می فرمایند، کل شیء لک حلال، قاعده حل مثل بقیه قواعد در صورت شک، شما شک که کردید حل است و عادتا جایی که شما مثلا بینه بیاید، مثلا بینه بیاید که این حلال است یا دلیل دیگه بیاید حلال است، این دیگه جای اصالة الحل نیست، قاعدتا این طور است دیگه، اصالة الحل اصل غیر محرز است و فقط جری عملی است، آن وقت سه تا مثال زده در آن روایت آمده و ذلک مثل الثوب

.....

یکون عندک و لعله سرقة، این خیلی عجیب است، این به اصالة الحل نمی خورد، خب من لباس دارم احتمالا سرقت باشد، خیلی خب، من بازار رفتم از آن طرف خریدم، یا قاعده ید جاری می شود یا قاعده سوق مسلم، قاعده ید عادتا، اگر من از مسلمان خریدم قاعده ید جاری می شود و قاعده ید مسلما حاکم بر اصالة الحل است چون قاعده ید اصل محرز است، اصلا در قاعده ید شبهه اماریت است، این قدر قوی است، قاعده ید مفادش این است که اگر کسی در یک مالی تصرف می کند این را شما حکم بکن که مالک است، ببینید، تصرف می کند حکم کن که مالک است، این شبهه دارد که این ید اماره ملکیت باشد، اصل محرز هم نباشد، لکن توضیحاتش گذشت که انصافا از تصرف اثبات ملک نمی شود کرد، ممکن است دزدی باشد تصرف هم نشود یا اصلا نمی داند، خبر ندارد، جاهل است و تصرف در مال مردم می کند و لذا اگر بخواهیم بگوییم از تصرف می خواهیم ملک را در بیاوریم می شود اصل، همیشه عرض کردیم هر وقت آن صورتی را که داشتیم شما با آن به اندازه صورت تعامل نمی کنید، بیشتر تعامل می کنید، با غیر او، این می شود اصل، صورت ذهنی شما تصرفش بود، چی می خواهیم بگوییم؟ ملک، ملک غیر از تصرف است، این می شود اصل، معیار اصل این است، آن صورت ذهنیتان را ببینید، با چیز دیگری می خواهید تعامل بکنید می شود اصل، با همان می خواهید تعامل بکنید می شود اماره، می شود قاعده.

پرسش: تصرف الان در معرض فروختن قرار دارد

آیت الله مددی: این نیست، خب فروختن قرار داده، چون اصل محرز است اثبات ملک می کند، بفروشد ما می توانیم بخریم، ازش بخریم

و لعله سرقة، خیلی خب شما احتمال سرقت را با چی بر می دارید؟ با اصالة الحل بر می دارید یا با قاعده ید؟ اول گفت اصالة الحل، کل شیء لک حلال، بعد شما می خواهید با قاعده ید بردارید، خب چه ربطی به اصالة الحل دارد؟ و العبد یکون عندک و لعله حر، اگر خودش می گوید من عبدم قاعده اقرار، خودش می گوید من عبدم، این نوبت به اصالة الحل نمی رسد، آمده به شما گفته من عبدم شما خریدید، مالکت چه کسی است؟ فلانی، یک آقایی هم می گفت من مالکش هستم، این عبد من است، این هم گفت بله من عبدم،

خب خریدم، این به قاعده اقرار است، ربطی به اصالة الحل ندارد که، کجا ربط به اصالة الحل دارد؟ آن طرف هم می گوید من مالکش هستم، همان قاعده ید، مابین قاعده ید هست، قاعده اقرار هست، این چه ربطی به اصالة الحل دارد؟ المرأة تكون تحتک و لعله اختک من الرضاع، خیلی خب، استصحاب عدم رضاع هست، شک می کنیم این زن گفته شده که چون رضا حالت حادثی است، اصل عدم رضاست، از عدم ازلی هم نیست، عدم حادثی است، شک می کنیم که نسبت رضا بین من و این خانم پیدا شده، استصحاب عدم رضا می کنیم، اگر استصحاب عدم رضا بکنیم کل شیء لک حلال لذا یک شبهه بسیار، خیلی روایت به حسب ظاهرش قشنگ بود اما توش که آمدند آقایان فکر کردند دیدند خیلی مغلق است، روایت کاملاً مغلق است، و للقوم عن ذلك تفصیلات، البته تا آن جایی که من دیدم حالا بعد شما مراجعه کردید، قدمای اصحاب ما یعنی مثلاً تا دویست سال قبل من ندیدم، خیلی روی این روایت گیر بکنند، صد سال اخیر بیشتر روی آن گیر کردند، انصافش هم خب جای شبهه دارد، مرحوم آقاضیا می گوید کل شیء لک حلال جعل حلیت کرده مراد از این حلیت، حلیتی است که مفاد اصل است، حالا اصالة الحل باشد یا قاعده ید باشد، ایشان می گوید عام است، این حلیتش عام است تا با آن مثال هایش جور در بیاید، مشکل مشکل مثال هاست، آن حلیتی که جعل شده حلیت ظاهری است، آن حلیت ظاهری گاهی مستند به اصالة الحل است و گاهی مستند به استصحاب عدم رضا، گاهی مستند است به قاعده ید، گاهی مستند است به اقرار، به هر حال امام جعل حلیت ظاهری کرده لکن در مثال هایی که زده اعم از حلیت است، آن ها هم ظاهری اند فرق نمی کند، قاعده ید هم ظاهری است، اقرار هم ظاهری است، فرق نمی کند که، فقط امام کل شیء حلال گفته، این کل شیء حلال را توسعه داده، حالا من حال ذکر کردن بقیه اش را ندارم طولانی است. یکی هم احتمال هست که مثال تنظیر باشد، اصلاً مثال نباشد، گفته شده این فقط تنظیر است، چون نمی خورد این، حالا تصادف عجیب روزگار که هیچ مثالش به اصالة الحل نمی خورد، هر سه مثالش از اصالة الحل خارج است، یک دانه از این مثال ها به اصالة الحل نمی خورد، خب آمدند گفتند احتمالاً این تنظیر است، یک احتمال هم به ذهن من خطور کرده که اصلاً این سه تا مثال مال مسعده باشد، کلام امام نیست چون کل شیء لک حلال حتی تعرف این کلام امام می خورد، شواهد هم دارد چون بعد که می گوید و الاشیاء کلها علی هذا حتی یستبین، این ظاهراً اصلاً تکرار است، تکرار صدر است،

احتمالا ذهنیت خود جناب مسعده بوده، حالا احتمالا شاید ذهن این مسعده شبیه مرحوم آقاضیا بوده، مثال هایی از حل زده که از اصالة

الحل نیست، از قاعده ید و اقرار و چیز های دیگه است، شبیه ذهنیت مرحوم آقاضیا قدس الله سره

احتمال دیگری داده شده که اصلا ما حدیث را بد خواندیم، صحیحش این است: کل شیءٍ لک، حلالٌ، لک را صفت شیء بگیریم یعنی

هر چیزی که مال توست و تحت اختیار توست اگر شک کردی حلال است، مراد این است، یک لک را قید بگیریم نه این که کل شیء

لک حلال که تا حالا می خواندیم، این در اوثق الوسائل هم آمده، کل شیءٍ لک، هر چیزی که مال توست حالا مثلا شما بازار رفتید

حالا مثلا یک لباسی دارید شبهه ای می کند می گوید این که حالا مال توست الان دست توست شبهه نکن دیگه، بگو من این را از

کجا آوردم؟ بازار، بازار خریدم قاعده سوق مسلم جاری می شود، قاعده ید جاری می شود و مراد از ید هم در این جا این حلال

شرعی نیست، حلال عرفی است، یعنی هر چی که الان در اختیار توست اگر شک کردی تصرف نکن، احتیاط نکن، دست نگه ندار،

حلالٌ برو انجام بده، کل شیء لک و لذا در هر سه مثال لک هست و ذلک مثل الثوب یكون علیک، این لک یعنی ملک و العبد یكون

عندک، لک یعنی مالک عبدی و المرأة تكون تحتک یعنی زوجیت، در هر سه مثال اگر دقت بکنید حالت لک محفوظ شده، پس این

جور بخوانیم کل شیء لک، حلالٌ، حلال هم یعنی دستت باز است، احتیاط نکن، آقا به شما گفتند این قبای تو احتمالا دزدی بوده، یک

آقایی می گوید نه مال فلان کارخانه بوده من دزدیده بودم، امام می خواهد بگوید نه تو می گویی من از بازار خریدم، ببینید، رفت

روی بازار، من یک توضیحی را سابقا خود من اضافه کردم که عرض کردم این در فهم اصول کاملا موثر است، معیار در باب اصول

این است که ببینیم وقتی می خواهد جعل بکند به کجا نظر دارد و لذا عرض کردیم این که مرحوم شیخ انصاری دارد الشک إما أن

تلاحظ فيه الحالة السابقة، در رسائل دارد، ما عرض کردیم در همه اصول لحاظ هست نه خصوص استصحاب، در تمام اصول، لکن

طبق این لحاظ نتیجه فرق می کند، مثلا شما یک گوشتی خریدید از بازار نمی دانید مذکی است یا نه، ببینید این چند جور می شود

وظیفه تعیین کرد، همه اش هم اصل عملی است، این توضیح را بنده بگویم بعد به روایت برگردیم:

مثلا یک دفعه امام می خواهد برای شما استصحاب عدم تذکيه بکند، بگوید از اول که مذکی نبود استصحاب، این جا امام چجوری تعبیر می کند؟ می گوید مگر تو حاضر بودی که این چطور سر برید؟ مگر تو حاضر بودی؟ تا گفت مگر تو حاضر بودی چجوری سر برید یعنی استصحاب عدم تذکيه. یک دفعه می گوید که تو چکار داری، بخور، گوشت را بخور، این می شود اصل غیر محرز، بخور یعنی اصل غیر محرز، کار به اصل ندارد، مذکی هست یا نه، بخور. آن می شد اصل محرز، اصالة عدم تذکيه می شد اصل محرز، یک دفعه دیگه امام می گوید شما از دست مسلمان گرفتی، ببینید! یعنی مذکی است، نحوه لحاظ در اصل حقیقت اصل را نشان می دهد، اگر استصحاب عدم تذکيه باشد یا قاعده سوق مسلم باشد هر دو محرز اند، اگر امام بفرماید بخور این غیر محرز است، همه تعریف ها را کاملا روشن معین کردیم. امام در این جا می فرماید شما به سوق برگرد، شما می گوئید یک آقایی گفته این پارچه ای که تو الان پیچیده این پارچه کلا از یک کارخانه دزدیده شده، خوب دقت بکنید، اصالة الحل نمی گوید گوشت نخور بیوش، این کل شیء لک این طور است، این چون مال توست تو که رفتی خریدی، ببینید شما را به لحظه خریدن برد، این می خواهد شکتان را با لحظه خریدن بردارد، خب در لحظه خریدن قاعده سوق مسلم یا قاعده ید بود دیگه پس شما به این شک اعتنا نکن، کل شیء لک، حلال، چون مال توست تو می توانی نه قبل از شراء را نگاه بکن، مثلا ممکن بود بگویی این وقتی از کارخانه در آمد تو نمی دانی دست کی بود؟ اگر این بود استصحاب عدم ملک، وقتی شراء را نگاه کرد یعنی قاعده ید، ظاهر حدیث کل شیء لک حلال یعنی اصل غیر محرز، پس این نکاتش این است، از این که امام این حالت را می خواهند نگاه بکنند می فهمیم که مراد از آن کل شیء لک، لک توش لحاظ شده، نه کل، پس مراد این است که هر چیزی که تو الان داری این حلال است، این حلیت مستند به اصالة الحل نیست، مستند به لک است، این لک از کجا درست شد؟ مناشیء مختلف دارد، شما عبدی گرفتید اقرار کرده من عبدم این منشا عبد است، لباس را از بازار خریدی قاعده ید است، زنی را ازدواج کردید یک سال است، دو سال است، استصحاب عدم رضاست و لذا عده ای معتقدند که این حدیث بنا بر این، خوب دقت بکنید، این حدیث مبارک اساسا ناظر به این نکته است نه ناظر به اصالة الحل، اساسا همین بحثی که ما داریم یعنی اگر در جایی شما یک اصلی آمد و طبق اصل حکم کردید بعد شک کردید استصحاب بکنید، همین بحث تنبیهی که الان

.....

هست، روشن شد؟ یعنی شما وقتی که این را خریدید با قاعده ید خریدید، الان که برایتان شک آمد طبق همان قاعده ید را استصحاب بکنید، همانی که ملک شما بود همان را، روشن شد؟ اگر این معنا را بگیرید پس این حدیث مبارک چون آقایان اصلاً حدیث را نیاوردند، این حدیث مبارک بنائاً علی هذا ناظر به این تنبیه دوم می شود، همان مطلبی که آقاضیا و دیگران گفتند، مطلبی که گفتند آن وقت درست هم هست، و الاشیاء کلها علی هذا، هر چیزی که شما حالت سابق داشتید که لک شد، خوب دقت بکنید! با اصل محرز، لک شد در مرحله بقا اگر شک کردید آن را استصحاب بکنید، کل شیء لک حلال یعنی دست برنदार ولو اصل بود، شما اگر به شما گفتند این لباس مثلاً حرام است، مثلاً غصب است، می گوئید آقا من رفتم از بازار خریدم یعنی طبق قاعده سوق مسلم حالا مثلاً گوشت و این ها، یا قاعده ید من این چیزی را که خریدم درست بود، حالا شما برای من شک درست کردید استصحاب می کنیم همان را، همان مجرای اصل را یا اگر مجرای اصل استصحاب بشود مودای اماره به طریق اولی استصحاب می شود، همان مجرای اصل را استصحاب می کنند، همان ملکیت را استصحاب می کنند پس کل شیء لک حلال، این حلال است، یعنی چی حلال است؟ یعنی شما دست برنदार، از مجرای اصل دستت را برنदार.

پرسش: هر دو مثال تعارض دارند

آیت الله مددی: خب نکته اش را من توضیح دادم دیگه، تعارض نمی شود، ان شا الله من در مثل تعارض بین استصحاب و قاعده تجاوز عرض می کنم، اصلاً ما از راه دیگری رفتیم، از این راه آقایان رفتیم و به ذهن ما می آید راه ما عرفی تر است، ما اصلاً می گوئیم چون در اصول لحاظ است تا یک لحاظ را کرد دیگه اصل دیگه جاری نمی شود چون لحاظ نیامده، روشن شد؟ این نکته خیلی لطیف است یعنی آمد به شما گفت شما بودید که این حیوان را چجور سر بریدند؟ اگر گفت تا شما بودید یعنی آمده لحاظ قبل از حالت زرع را کرده پس دیگه نمی شود لحاظ سوق مسلم بکند، اگر آمد گفت شما از دست مسلمان گرفتی یعنی حالت قبل را لحاظ نکرده، دقت بکنید، این چه نکته ای دارد که این استصحاب جاری بشود یا آن استصحاب؟ نکته اش لحاظ است و نکته اش کیفیت بیان است، اگر

آمد گفت بخور می گوید این گوشت را در خانه آوردم، چکار بکنم؟ می گوید بخور یعنی نه قبل از ذبح را نگاه کرده و نه حین شواء را نگاه کرده، هیچی را نگاه نکرده.

پرسش: این دلیل لفظی است یا نه اصل عملی است؟

آیت الله مددی: چون اصل جعل می خواهد، و لذا اصل غیر از مودای اماره است، اماره توش جعل ندارد اما اصل عملی جعل دارد. پرسش: ظهور بیان حضرت انگار واقع را به ما نشان می دهد، مشکل چی بوده؟

آیت الله مددی: جعل دارد می کند، من شک دارم، واقع کجاست؟ می گویم این چه می شود؟ ببینیم امام کدام اصل را قرار داده؟ آقایان می گویند این اصل با آن معارض است، ما ان شا الله در محلهش خواهیم گفت یکی از بیان ماست که با این آقایان مخالفیم مثلاً آقایان بحث دارند که لا تنقض الیقین بالشک، از آن ور هم دارند که اگر شک در رکوع کردی به شکت اعتنا نکن، عده ای از قدما بیشتر تخصیص می دانند، عده ای حکومت می دانند، بعضی ها هم شاید تمایل به ورود دارند، ما عرض کردیم اصلاً این ها شبیه تخصص است بلکه بالاتر از تخصص، چرا؟ چون شما می گوئید من در حال سجده هستم در رکوع شک می کنم، سوال این است، این سه جور می شود لحاظ بشود، یک: بگوئید تو وقتی که تو اول که حمد و قل هو الله خواندی یادت می آید رکوع کردی یعنی آمده حال قبل رکوع را دیده، اگر حال قبل رکوع را دیده استصحاب است، استصحاب عدم رکوع

دو: می گوید الان در سجده هستی امض فی صلو تک، برو ادامه بده، این معلوم می شود اصلاً حالات سابق را کلاً ندیده، فقط در حال سجده شما را نگاه کرده، این می شود اصل غیر محرز

سه: می گوید بلی قد رکعت، بلی قد رکعت یعنی حالت رکوع را دیده، اگر حالت رکوع را دید دیگه قطعاً حالت قرائت را ندیده، دیگه اصلاً جای تصور استصحاب نیست، نظر ما این است، این راه هایی که هست چون یکی از مشکلاتی که هست این را چجوری جمعش بکند؟ این دلیل را با دلیل استصحاب می تواند جمع بکند، ما عرض کردیم قوام این ها این است به لحاظ است، اگر لحاظ قرائت کرد فقط استصحاب عدم رکوع جاری می شود، اگر لحاظ حالت سجده کرد فقط اصل غیر محرز است، اگر لحاظ این کرد که تو رکوع

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

دوشنبه: ۱۳۹۶/۹/۲۰

موضوع: تنبیهات استصحاب: تتمه مبحث حکم وضعی و تکلیفی

صفحه ۱۴

جلسه: ۴۷

انجام بدهی این فقط اصل محرز است و استصحاب را اصلاً نگاه نکرده و اگر نگاه نکرد استصحاب اصلاً جاری نمی شود، نه این که

نسبت سنجی بکنیم و تخصیص بدهیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين